کیهان
ادب و هنر
adabhonar@kayhan.ir

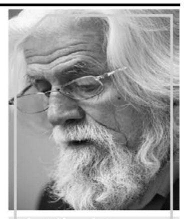
حمید سبزواری (شاعر)

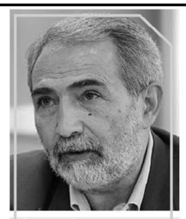
امیر حسین فردی (نویسنده)

ابوالفضل عالی (گرافیست)

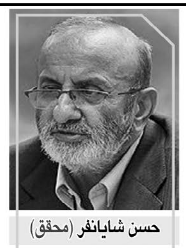
حسن شایانفر (محقق)

شهید رسول کاظم‌نژاد (عکاس)

شهید احمد زارعی (شاعر)

مهرداد اوستا (شاعر)

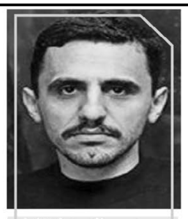
حسن روح‌الامین (نقاش)

سعودشجاعی طباطبایی (کاریکاتوریست)

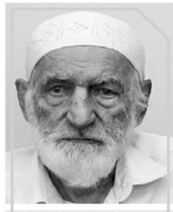
حبیب‌الله معلمی (شاعر)

علیرضا قزوه (شاعر)

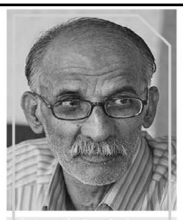
محمد علی گودینی (نویسنده)

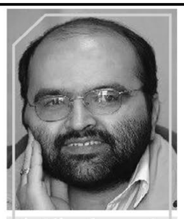
علی‌محمد مؤدب (شاعر)

محمد مهدی سیار (شاعر)

سیمین‌دخت وحیدی (شاعر)

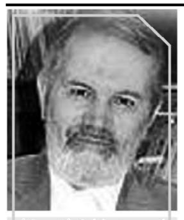
امیر حسین صلواتیان (تصویرگر)

اگر «لاتقنطوا» دستم نگیره

علی قربان‌نژاد

پیری روشن ضمیر بوده که دل از تعلقات دنیا وارهانیده و یکسره دل به معشوق حقیقی سپرده و در کوه و دشت و صحرا نشان از او می‌جسته است. اطلاق عنوان «بابا» به او از آن جهت بوده که معمولا پیران وارسته و طی طریق کرده را با این عنوان مورد خطاب قرار می‌دادند.

اگرچه نام شهر «همدان» با اسم او همراه شده اما برخی از محققان را اعتقاد بر این است که اصل و نسبش به منطقه لرستان باز می‌گردد. آری «باباطاهر همدانی» که در قرن چهارم هجری چشم به جهان گشود به رغم تعداد بسیار کم اشعارش در میان شاعران دیگر اما قرن‌ها است که نامش در کنار شاعران بزرگ این سرزمین پرگهر قرار دارد.

شاعران گذشته ما معمولا برای گذران زندگی و رفع مخارجشان به دربار و کمک‌های پادشاهان احتیاج داشتند. البته تنها این موضوع نبود بلکه شاعران را مسائل دیگری نیز به دستگاه حکومت پیوند می‌زد. یکی از مهم‌ترین مسائل نیاز شعرا به منابع برای مطالعه بود. هیچ شاعری نیست که از اشعار دیگران بی‌نیاز باشد. هر شاعر با خواندن اشعار دیگران هم به نوعی ذهن خویش را تمرین می‌دهد و مسیرهای کشف زیبایی را که توسط شعرای پیشین در قالب شعر عرضه شده می‌شناسد و به آن آگاهی می‌یابد و نیز دایره واژگانی خویش را گسترش می‌دهد و البته می‌تواند در اشعار دیگران امکان‌های خلق زیبایی را با آنچه نزد خودش دارد به قیاس بنشیند. این یعنی مثلا شاعری در اشعارش صحنه‌هایی زیبا از باران و لحظه‌های نزول این رحمت حضرت رحمان را به تصویر کشیده حال او می‌تواند به مدد مطالعه، صحنه‌های زیبایی که دیگر شاعران از باران خلق کرده‌اند را نیز به نظاره بنشیند و با نگاه خویش قیاس کند. قیاسی نه برای تعیین بهتر و ضعیف‌تر بلکه برای یافتن «طرزها» و «روش‌های» دیگر.

«نظامی عروضی» که شاید بتوانیم او را یکی از نخستین منتقدین و نظریه پردازان عرصه شعر بدانیم در بخشی از «چهار مقاله» خود آورده است: «شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دواوین استادان همی‌خواند و یاد همی‌گیرد که درآمد و بیرون شد ایشان از مضایق و دقائق سخن بر چه وجه بوده است تا طرق و انواع شعر در طبع او مرتسم شود و عیب و هنر شعر بر صحیفهٔ خرد او منقش گردد تا سخنش روی در ترقی دارد و طبعش به جانب علو میل کند.»

بر همین اساس یکی از نیازهای شاعران و دانشمندان به دربار برای دسترسی یافتن به کتابخانه‌های سلطنتی بوده است. در آن روزگاران که هنوز نه صنعت تولید کاغذ به شکل و سیاق امروزی بوده و نه صنعت چاپی (همچون روزگار ما) وجود داشته که به آن وسیله امکان نشر کتاب‌ها در تعداد بالا و با سرعت فراهم باشد. در آن روزگار متداول‌ترین راه برای تکثیر یک کتاب؛ سپردن آن به یک کاتب و پرداخت مبلغی قابل توجه برای نگارش کتاب و سپس صحافی کردن صفحات نگارش یافته با قلم کاتب. چنان که پیداست در آن زمانه قیمت کتاب به نسبت چیزهای دیگر قیمتی بالاتر بوده و نیز اینکه مدت زمان زیادی توسط کاتبان برای نگارش یک کتاب صرف می‌شد. به جز اینها هر فرد برای اینکه یک نسخه از کتابی را برای خود داشته باشد حتما باید نسخه‌ای را می‌یافت و آن را به امانت به کاتب می‌داد. خلاصه آنکه کتاب و کتاب خواندن مشقت‌هایی داشته و بر این اساس شاعران و دانشمندان برای کاستن از این مشقت‌ها به دربار متصل می‌شدند تا از امکان استفاده از کتابخانه دربار بهره‌مند شوند.

یکی از محسنات ارتباط شاعران با دربار پادشاهان در آن ایام این بود که چون نگارش ماوقع رخدادهای جاری در ایام سلطنت پادشاه برای ثبت و تدوین تاریخ یکی از دغدغه‌های بسیار مهم شاهان بوده حضور شاعران نیز در دربار سبب می‌شد تا احتمالا اطلاعات و گزارش‌هایی از آن شاعران نیز در لابه‌لای تقریرات تاریخ‌نگاران باشد.

سبک زندگی که باباطاهر برای خویش برگزیده بود سبب شد که او به درباری متصل نباشد. شاید همین موضوع سبب شده که وی در اشعارش به وضوح از امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و امام رضا(ع) یاد نماید.

عاشق آن به که دایم در بلا بی
ایوب‌آسا به کرمان مبتلا بی
حسن‌آسا به دستش کاسهٔ زهر
حسین‌آسا به دشت کربلا بی

***

شبی خواهم که پیغمبر ببینم
دمی با ساقی کوثر نشینم
بگیرم در بغل قبر رضا را
در آن گلشن گل شادی بچینم

اگر به تاریخ ادبیات حوزه تمدنی زبان فارسی بنگریم هر چه قرن‌ها طی شده و جلوتر می‌آییم می‌بینیم که نشانه‌های گواهی دهنده بر فرهنگ شیعی در شاعران بیشتر از حالت پنهان و مستتر در شعر به صورت و شکل واضح‌تر و مشهودتر در می‌آیند. دلیل این موضوع را می‌توان با نگاه به آنچه بر شاعرانی نظیر «فردوسی» و «هلالی جغتایی» گذشته تشریح کرد.

داستان فردوسی بزرگ این حماسه سرای بی‌همتای پهنه زبان فارسی مشهور است لکن به صورت موجز شرح آن از این قرار است: پس از آنکه نگارش شاهنامه به اتمام رسید فردوسی آن را به سلطان محمود غزنوی عرضه داشت اما سلطان غزنوی به دلیل مذهب فردوسی که شیعه بوده آن مقدار را که به عنوان دستمزد عهد کرده بود به فردوسی نداد. از قضا برخی ابیات در آغاز شاهنامه، پس از مدح امیرالمؤمنین(ع) به احتمال فراوان ماحصل بهانه قرار دادن مذهب شاعر شاهنامه برای بدعهدی سلطان غزنوی است. آنجا که فردوسی به وضوح می‌گوید: «اگر تو از این [مذهب شیعه] بدت می‌آید آیا این گناه من است؟ هان آگاه باش که این [مذهب شیعه] راه و روش من است، من بر این طریق زاده شده‌ام و با این مذهب زندگانی خویش را سپری خواهم کرد، بدان که من خاک پای حیدر(ع) هستم.»

اگر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبی و علی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است
چنین است و این دین و راه من است
بر این زادم و هم بر این بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم

و اما ماجرای «هلالی جغتایی» به مرگ آن شاعر سرانجام یافت. نام کامل او «بدرالدین هلالی استرآبادی» و در اواخر قرن نهم چشم به جهان گشود و در نیمه نخست قرن دهم روزگار گذراند و سپس بدرود حیات گفت. گفته‌اند که «امیر عبیدالله‌خان ازبک» مذهب شیعه هلالی جُغتایی را مستمسکی قرار داد برای کینه‌ای که از او داشت تا اینکه وی را به این سبب به قتل رسانید. برخی گفته اند: «این که او به راستی شیعه بوده یا نه را از روی اشعارش نمی‌توان استخراج کرد چرا که وی در آثارش گاه از خلفای راشدین و گاه از ائمهٔ شیعه نام برده...» در این باره باید گفت در آن روزگار که غالبا حکومت‌ها بر طریق اهل سنت بوده‌اند این امری چندان ناآشنا نیست که شاعری با گرایش شیعی ابیاتی یا اشعاری را نیز برای خلفای راشدین گفته باشد همچنان که فردوسی نیز در آغاز شاهنامه چنین کرده است.

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که نخستین حکومت شیعی در ایران به دست شیعیانی از نواحی گیلان و مازندران امروزی تاسیس شد. سه برادر به نام‌های علی، احمد و حسن که پسران بویه ماهیگیر خوانده می‌شدند با قیام خویش نیمی از ایران و نوار شرقی کشور عراق را که در برگیرنده عتبات عالیات است به دست آورده و بنیان نخستین حکومت شیعی - ایرانی را نهادند که به آل‌بویه یا دیلمیان مشهور شدند. نکته جالب این است که به‌رغم برخورد خشن و گاه حتی محکومیت مرگ برای شیعیان اما وقتی آل بویه حکومت را در دست گرفتند چنان رواداری مذهبی از جانب آنها به وقوع پیوست که در تمام جهان و در کل تاریخ شاید کمتر بتوان نمونه‌هایی مانندش را یافت. آل بویه مذاهب اسلامی را به رسمیت شناخته و حتی ادیان الهی و توحیدی را نیز ارج نهادند و پیروان آن مذاهب و ادیان الهی را در اجرای مناسک دینی‌شان آزاد و راحت گذاشتند. و این نبود مگر آموزه‌ها و تعالیم اهل بیت(ع) که در حکومت آل بویه ظهور و بروز یافت. برای نمونه امام صادق(ع) در مورد معاشرت با اهل تسنن و رفتار برادرانه با آنها و ... احادیثی بسیار آموزنده دارند.

کوتاه کلام اینکه با نگاهی به برخی اشعار باباطاهر آن هم در قرن پنجم هجری و سپس مدنظر قرار دادن آنچه برای شاعرانی از قبیل فردوسی و هلالی جغتایی پیش آمد می‌توان این موضوع را مدنظر قرار داد و حتی پیرامون آن به پژوهش‌های بیشتری پرداخت که یحتمل یکی از دلایل اینکه شاعران ما در قرن‌های اولیه‌ای که شعر موزون عروضی در زبان فارسی شکل یافت به صراحت برخی از اعتقادات مذهبی خویش را بیان نکرده‌اند در وجود جریان‌های خشک مغز و متحجر در دربار پادشاهان بوده است که با کمترین بهانه‌ای به تکفیر دیگران می‌پرداختند و در این بین عدم وابستگی باباطاهر به دربار پادشاه شاید دلیلی بوده که دست و قلم او را برای بیان اشعاری که گویای مذهب او نیز بوده باز می‌گذاشته است.

روزی که برای گزینش برخی از بهترین دوبیتی‌های باباطاهر مشغول مرور اشعار وی بودم یکی از دوبیتی‌های او که در آن به سه آیه از مصحف شریف اشاره شده توجه‌ام را جلب کرد. این شعر را بارها پیش از آن تاریخ نیز خوانده بودم اما آن روز به لطف خداوند پیگیری آن دوبیتی به کشفی بسیار مسرت‌بخش انجامید. برای آنکه در آن شهد و شکر سهیم باشید و باشم ان‌شاءالله ابتدا آن دوبیتی را مرور کنیم:

مو از «قالوا بلی» تشویش دیرم
گنه از برگ و بارون بیش دیرم
اگر «لاتقنطوا» دستم نگیره
مو از «یا ویلنا» اندیش دیرم

در مصراع نخست شاعر از آیه‌ای سخن گفته که به نوعی می‌توان آن را آیه عهد میان انسان و خداوند متعال خواند. آن آیه شریف به اتفاق بسیار مهمی اشاره دارد که در عالم پیش از عالم کنونی ما یعنی عالم ذر به وقوع پیوست. مطابق تصریح مصحف عزیز خداوند ارواح تمام انسان‌ها از نخستین تا آخرین را مورد خطاب قرار داد و پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ ارواح در پاسخ گفتند: «بلی» که یعنی بله تو پروردگار مایی. گویی حق تعالی پیش از آغاز مرحله عزیمت انسان به عالم ماده (عالم کنونی) از انسان عهد گرفت بر تمام آنچه که به صورت معرفت شهودی به او عرضه شده بود؛ از توحید تا نبوت و امامت و معاد و....

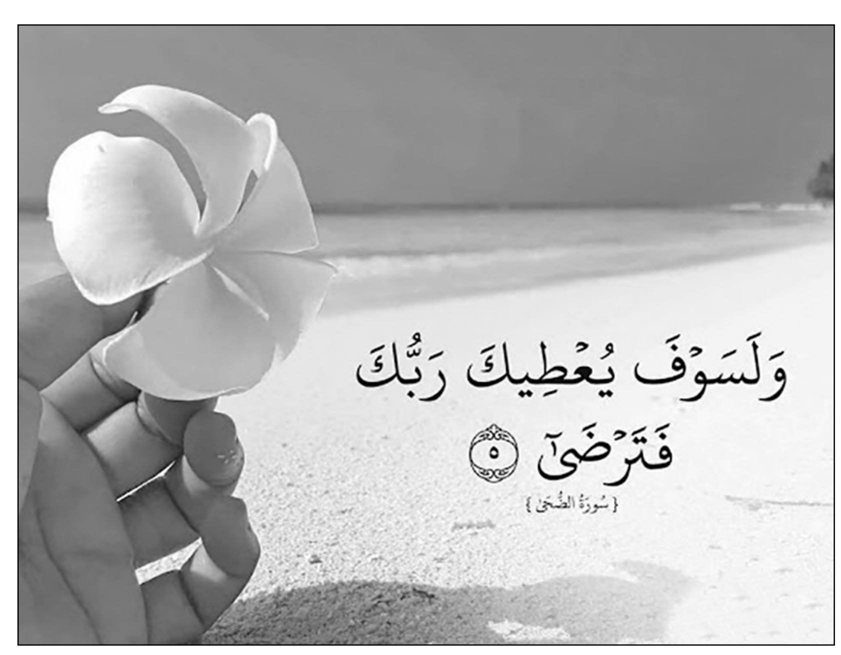

شاعر در بیت نخست با یادآوری آن عهد به تشویش خویش اشاره دارد که معنای آن این است که بسیاری از آدمیان در عزیمت به این سرای فانی و مجازی چنان درگیر این خواب خوش رنگ و لعاب (یعنی زندگی مادی انسان) شده‌اند که به کلی آن عهد را فراموش کرده‌اند.

در ادامه و در مصراع سوم شاعر به آیه‌ای بسیار امیدبخش اشاره دارد و می‌گوید اگر «لاتقنطوا» دستم را نگیرد که اشاره به آیه ۵۳ سوره زمر از مصحف شریف است که می‌فرماید: [ای پیامبر،] بگو: [خدا می‌فرماید:] ای بندگان من، [آنان] که به زیان خویش زیاده روی کرده‌اید از رحمت خدا ناامید مباشید که قطعاً خدا تمام گناهان را می‌آمرزد؛ زیرا او همان بسیار آمرزندهٔ مهربان است.

تفسیر فُرات کوفی تفسیر روایی به زبان عربی، اثر ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی از عالمان، محدّثان و مفسران شیعی نیمه دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم قمری است. مؤلف در این تفسیر تنها آیاتی را گردآورده که در شأن اهل‌بیت(ع) نازل شده‌اند. تفسیر فرات کوفی، از مهم‌ترین مصادر تفسیری شیعه است. در کتاب تفسیر فرات آمده است که بشر از قول شریح نقل کرده که به امام باقر(ع) عرض کردم: کدام آیه در کتاب خدا امیدوار کننده‌تر است؟

امام فرمودند: [علمای] گروه تو در این باره چه می گویند؟

عرض کردم: می گویند آیه «ای بندگان من که بر خویش ستم کردید! از رحمت خدا نومید مشوید». حضرت فرمود: اما نظر ما اهل بیت این نیست.

عرض کردم: پس نظر شما چیست؟

امام فرمود: به نظر ما این آیه امیدبخش‌ترین است:«و زودا که پروردگارت چیزی عطایت فرماید که خشنود شوی»،

و سپس امام در ادامه تاکید کرده‌اند: آن چیز شفاعت است. به خدا قسم شفاعت است، به خدا قسم شفاعت است.

خطاب آن آیه با رسول گرامی اسلام است اما جان جهانی به فدایش که آن بزرگوار را تمام دغدغه و همّ و غمّ گرفتار شدن مردمان در عذاب اخروی است. عذابی که ما خودمان و با اعمال خویش هیزم و آتش آن را فراهم کرده‌ایم. لکن رضایت و خشنودی آن وجود سراسر مهربانی و عطوفت آن پیامبر رحمت نه در راحتی و آسایش خویش بلکه در رهانیدن مردمان از عذاب کردارشان است.

بلغ العلی بکماله
کشف الدجی بجماله
حَسُنَت جمیع خصاله
صلوا علیه و آله

یعنی: به واسطهٔ کمال خود به مرتبهٔ بلند رسید و با جمال نورانی خود، تاریکی‌ها را برطرف کرد. همهٔ خوی‌ها و صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید. سعدی.

آغوشی پدرانه

از حرفی که می‌شنوم، سرم سوت می‌کشد.

احساس خفگی می‌کنم. نفس عمیقی می‌کشم. از اتاق بیرون می‌زنم. احساس می‌کنم از یک ساختمان چند طبقه پرت شدم پایین، گیج و منگ. به سختی نفس می‌کشم. سرم سنگین است.

بغضی اندازه یک گردو، نه! بزرگ‌تر از گردو، اندازه یک توپ بیسبال راه گلویم را گرفته است. به‌نظرم گلویم بزرگ‌تر از توپ بیسبال گنجایش ندارد و گرنه خدایی جا دارد بغضی کنم اندازه یک توپ بسکتبال.

اما بهتر که اندازه توپ بسکتبال نیست و گرنه نمی‌توانستم جلوی ترکیدنش را بگیرم وگریه نکنم.

با خودم لج کرده‌ام هم با خودم هم با دیگران.

از فشار بغض تمام استخوان‌هایم درد می‌کنند. دوست دارم محکم مشتم را به دیوار بکوبم اما نه فایده ندارد! باید سرم را محکم بکوبم! بلکه مغزم تکانی بخورد و فراموشی بگیرم اندازه تمام خاطرات تلخ زندگی.

خسته‌ام، بیشتر از جسمم روحم.

این‌بار تصمیم گرفته‌ام‌گریه نکنم. می‌خواهم به دنیا و مشکلاتش ثابت کنم خیلی قوی‌ام. ولی بین خودمان باشد از درون شکسته‌ام خرد شده‌ام. فقط دندان روی هم فشار می‌دهم که اشکم نریزد.

پرده اتاق را کنار می‌زنم. روی تخت دراز می‌کشم. از پنجره هوای برفی بیرون را نگاه می‌کنم. درختی که حتی شاخه‌های نازکش پر از برف شده اما همچنان محکم ایستاده و زیر بار این سردی و سرما مقاومت می‌کند.

کتاب کنار تخت را برمی‌دارم. اما با سر دردی که گرفتم تمرکز مطالعه ندارم.

گوشی را برمی‌دارم. وارد شبکه‌های مجازی می‌شوم. در گروه‌ها و کانال‌ها می‌چرخم.

از گروهی به گروه دیگر می‌روم.

جمله‌ای توجه‌ام را جلب می‌کند: «حلما دختر خردسال شهید پوریا احمدی خطاب به رهبر انقلاب: حالا که به سن تکلیف نرسیدم، میشه شمارو یه کم بغل کنم؟»

فیلم را نگاه می‌کنم. دخترک که بلند می‌شود بغضم می‌ترکد. بغضی که چندین روز است پشت همه دردهای زندگی پنهانش کرده وگریه نکرده‌ام تا مثلا رو کم کنی بزنم به زندگی و چالش‌هایش.

دخترک که بلند می‌شود تازه می‌فهمم چقدر من هم دلم حضور پدرانه می‌خواهد.

حضور پدر و مولایی که فرمودند: «ما از اخبار و احوال شما آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده و مخفی نیست.»

دلم حضور پدرانه امام زمانم را در عصر جمعه می‌خواهد.

یقین دارم اگر بیاید همه دردهای کهنه و تازه‌ام همچون برف‌های آفتاب خورده آب می‌شوند.

اشک پهنای صورتم را گرفته و صدای هق هق‌ام اتاق را پر کرده است.

نویسنده: سیده اعظم الشریعه موسوی

زینت دیوارهای کاهگل

خاطراتی از شهدا در انقلاب

اولین شعار روی دیوار

نیمه‌شب، فانوس به دست، درحالی‌که یک قوطی رنگ و تعدادی از کلیشه‌های عکس امام همراهمان بود توی کوچه‌های روستای درخش راه افتادیم. یادم آمد که حسین گفته بود: «حسن! تا حالا اسم امام خمینی رو شنیدی؟»

آن‌وقت ادامه داده بود: «امام انسانی آزاده هست؛ برای همین رژیم ایشان رو تبعید کرده، باید به کمک هم توی درخش مثل روستاهای دیگه انقلاب راه بیندازیم و اولین شعار رو بر دیوارها بنویسیم.»

با این فکر به مسجد جامع روستا رسیدیم. فانوس را بالای سر نگه داشتم و برادرم روی دیوار مشغول نوشتن شد.

«ما همه سرباز توایم خمینی/ گوش‌به‌فرمان توایم خمینی»

«استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»

بعد هم تصویر امام را با استفاده از کلیشه‌ها روی دیوار کشیدیم.

با روشن شدن هوا، اهالی مشغول خواندن شعارهایی شدند که دیوار کاهگلی اکثر خانه‌ها را زینت داده بود.

(خاطره‌ای از شهید حسین قاینی
راوی: حسن قاینی، برادر شهید)

***

کاغذهای پنهان

در مغازهٔ خیاطی مشغول کار بودم که محمدجواد وارد شد.

انگار توی پیراهنش چیزی مخفی کرده بود! دستم را گرفت و مرا به انتهای مغازه برد.

ناگهان آستر کُتم را از قسمت یقه پاره کرد!

اعلامیه‌هایی را که داخل پیراهنش پنهان کرده بود بیرون آورد و آن‌ها را درون آستر کُت ریخت. به پایین آستر که بسته بود اشاره کرد و گفت: «این‌طوری پایین نمی‌افتند.»

آن‌وقت کُت را تنم پوشاند و ادامه داد: «شما حدود ساعت ۹ شب تعطیل می‌کنید و کسی مزاحمتون نمیشه. این اعلامیه‌ها رو به خونه برسونید و وقتی با مأموران برخورد کردین بی‌هیچ ترسی از کنارشون بگذرید.»

بین راه مغازه تا خانه، موقع راه رفتن کاغذهای پنهان‌شده درون آستر کت براثر جابه‌جایی خش‌خش می‌کرد. همان وقت هم به چند مأمور برخورد کردم، خیلی ترسیده بودم؛ اما صدای برادر در گوشم پیچید که: «بی‌هیچ ترسی و با خیال راحت از کنارشون بگذرید.»

با مرور این جمله بالاخره اعلامیه‌ها را به خانه رساندم.

(خاطره‌ای از شهید محمدجواد آخوندی
راوی: محمدولی آخوندی، برادر شهید)

***

تغییر چهره

همراه محمدجواد مشغول پخش اعلامیه بودیم؛ اما چون برادرم سرش پایین بود و سریع به عابران اعلامیه می‌داد متوجه حضور مأمورانی که آنجا گشت می‌زدند، نشد. تا خواستم او را متوجه کنم، محمدجواد دو برگ اعلامیه به دست مأموران داد. یکی از آن‌ها به‌تندی فریاد زد: «این‌ها چیه؟»

برادرم تا سرش را بالا آورد، دید که اعلامیه‌ها را به مأموران داده است! خیلی سریع دستم را گرفت و گفت: «محمدولی! بدو...بدو...بدو...»

نفهمیدیم که چطور فرار کردیم و داخل کوچه‌ها رفتیم. مأموران موفق به دستگیری ما نشدند، اما چون محیط کوچک بود محمدجواد را شناخته بودند. برای همین مدت‌ها در پایین‌شهر مخفی می‌شد و تغییر چهره می‌داد تا به دست ساواک نیفتد.

(خاطره‌ای از شهید محمدجواد آخوندی
راوی: محمدولی آخوندی، برادر شهید)

***

همرنگ جماعت

علاقهٔ زیادی به موهایش داشت؛ اما یک روز که به خانه برگشت او را با سری تراشیده دیدم!

حسن نگاه حیرانم را که دید گفت: «به‌فرمان امام موهام رو تراشیدم.»

آن‌وقت دستی بر سرش کشید و ادامه داد: «برای همرنگ شدن با سربازان فراری.»

بعد از آن هم هیچ‌وقت موهایش را بلند نکرد.

(خاطره‌ای از شهید حسن انفرادی حسن‌آبادی
راوی: طیبه نجاتیان، همسر شهید)

***

کفش

از طرف باشگاه ورزشی یک جفت کفش کتانی به پسرم هدیه داده بودند.

یک روز محمدجواد باعجله خانه آمد و به مادرش گفت: «برای چاپ و پخش اعلامیه پول لازم دارم.»

مادرش گفته بود: «خیلی دوست دارم کمکت کنم، اما دستم خالیه.»

پسرم بلافاصله ادامه داد: «اگه اجازه بدید کفشی رو که از طرف باشگاه به‌هم دادن رو بفروشم...»

با اجازهٔ مادرش کفش‌ها را فروخت و با پول آن اعلامیه چاپ کرد و آن‌ها را میان تظاهرکنندگان پخش کرد.

(خاطره‌ای از شهید محمدجواد قنادی
راوی: علی‌اکبر قنادی، پدر شهید)

***

دیوارنوشته

در یک دست اسماعیل تصاویر امام بود و در دست دیگرش نوار سخنرانی و یک عدد اسپری. اولین تصویر امام را روی دیوار قصابی پدربزرگ که مکان دید افراد بسیاری بود نصب کرد؛ دومین تصویر را داخل منزل خودمان و سومی را هم در محل کار قالی‌بافان که کارگران جوانش حضور داشتند، چسباند.

سپس روی دیوار حیاط که جلوی جاده اصلی روستا و در معرض دید اهالی بود با خطی زیبا نوشت «درود بر خمینی». یکی از همسایه‌ها که دیوارنوشته را دیده بود، در خانه‌مان آمد و ملتمسانه گفت: «این شعار رو پاک‌کنید؛ برای اهالی گران تموم میشه.»

همسایهٔ دیگرمان هم حرف او را تأیید کرد که: «اگه رئیس پاسگاه بیاد چی جواب بدیم؟»

سروصداها بالا گرفت تا وقتی اسماعیل بیرون حیاط آمد و با لحنی آرام گفت: «دیوار متعلق به خانهٔ ماست، پس هر کس چیزی بگوید فقط ما باید جوابگو باشیم.»

حرف برادرم مثل آب سردی بود که آتش خشم آن‌ها فروکش کرد. همسایه‌ها دیگر چیزی نگفتند و رفتند.

دیوارنوشته تا پیروزی انقلاب جلوی جادهٔ اصلی روستا، در معرض دید اهالی باقی ماند.

(خاطره‌ای از شهید اسماعیل حسینی ثانی
راوی: عذرا بیگم حسینی ثانی، خواهر شهید)

نویسنده: مریم عرفانیان

نستعلیق خطی که خود زبان است

عبدالصمد حسینی

نستعلیق ایرانی اگرچه خطی است با قدمت چند صد ساله است، ولی برپایه اسلوب و قاعده‌ای بنا شده که به راحتی با مخاطب حتی مخاطب غیرفارسی‌زبان ارتباط برقرار می‌کند.

پتانسیل مغفولی که به شکوفایی خوشنویسی ایرانی منجر خواهد شد توجه‌به پژوهش‌های سبک‌شناسی است، که نه‌تنها می‌تواند هنرجویان؛ بلکه علاقه‌مندان خوشنویسی ایرانی را در عین سهولت و سرعت با ظرایف و دقایقی ذوق ایرانی آشنا کند که رسیدن به کنه این دقایق در مدرسه تجربه و تقلید، نیازمند صرف وقت و هزینه بسیار است، از این جهت نیز باید به سلطان علی مشهدی اشاره کرد که نویسنده نخستین راهنمای آموزشی خوشنویسی است. از نمونه‌های جالب و امروزی این رویکرد پژوهشی در نسل جوان می‌توان از مقاله ارتباطات هندسی در خط نستعلیق با بررسی آثار استاد امیرخانی نام برد.

خوشنویس، شوالیه حماسه سیاهی و سپیدی

عرب احمدی پژوهشگر که به تحریر مقاله ارتباطات هندسی در خط نستعلیق پرداخته، درباره این تحقیق می‌گوید: نتیجه و مقصود بسیاری از کارها بسیار نزدیک به ما است، لیکن به دلیل باورهای غلط و روتین آن را دور می‌بینیم. به‌عبارتی گاه گنج در زیر پای ماست و بدون تدبر و اندیشه در جای اشتباه و با سعی فراوان در طلب آن در جای دیگر هستیم. در این پژوهش سعی شده تا دانش کاربردی به علاقه‌مندان خط نستعلیق آموزش داده شود که اساتید گذشته و معاصر با زحمت زیاد و تحقیق گسترده به آن رسیده و در آثار خود اجرا نموده‌اند.

در پژوهش ارتباطات هندسی در خط نستعلیق نشان داده می‌شود که استاد امیرخانی از مشق دیوان خواجوی کرمانی و سرو سایه‌فکن گرفته تا آثار متاخرش اصول دقیق و تکنیک خاصی را به‌نحو مستمر به کار گرفته که یادگیری آنها در شکوفایی ذوق خوشنویسان بسیار مهم و کاربردی است.

عرب احمدی تصریح می‌کند: در این پژوهش بیش از هزاران اثر از آثار استاد امیرخانی در طی بیش از سه سال مورد بررسی و خط‌کشی قرار گرفت. نکاتی آموزشی که استاد امیرخانی عنوان می‌کنند، بسیار دقیق و عمیق است. کلید این پژوهش نیز این جمله استاد امیرخانی است که عنوان می‌کنند؛ هنگام نوشتن نبایستی به سیاهی و مسیر رانش قلم دقت کرد، بلکه سفیدی تولید شده و در پیرامون حروف، کلمات و صفحه شاید از سیاهی نیز مهم‌تر باشد. در واقع لذتی که از سیاهی نستعلیق تجربه می‌شود، در نتیجه پژوهشی است که بر اهمیت سپیدی کاغذ و برعکس به‌کار گرفته شده و این بازی گرفتن فضای سپید و سیاه خود حماسه‌ای جذاب است که استاد خوشنویس در رقم زدن هر حرف، کلمه و سطری به آن مشغول است.

عرب احمدی درباره عناصر راهنمای این پژوهش بیان می‌کند: در این پژوهش دو اصطلاح کرسی معکوس و مناطق سه گانه نقش پررنگی در انتقال مفهوم دستور آموزشی استاد دارند. درک این دو مفهوم کمک می‌کند تا دو شاخص مهم جانمایی و اندازه حروف و کلمات در بهترین حالت رعایت شود. با درک این مفهوم هنرآموز در زمان کوتاه‌تری می‌تواند به یک چیدمان درست دست یابد و در انتهای سطر نیز از لحاظ خلوت و جلوت یک سطر متوازن خواهند داشت. به زبان ساده، تمرینی در کودکی داشتیم که می‌گفت، جاهای خالی را با کلمات مناسب پیدا کنید، اصل زیبایی خط نستعلیق نیز در فهم همین مسئله است.

عرب احمدی تصریح می‌کند: در گذشته فرآیند رایج برای تولید یک قطعه در صنعت این بود که بعد از ساخت بررسی می‌کردند که آیا این قطعه استاندارد است یا خیر، اما نخبگان تصمیم گرفتند در طی یک فرآیند استاندارد را نیز پیاده کنند و باور داشتند در نهایت سیستم، محصول استانداردی را تحویل خواهد داد که امروز آن را به عنوان ایزو کیفیت می‌شناسیم. مهارت و زندگی استاد امیرخانی نیز در حدی است که وقتی می‌خواهد یک نقطه را روی سطر قرار دهد، می‌داند که آن را باید کجا بگذارد. گویی استاد امیرخانی نیز این مفهوم ایزو را در ذهن ایجاد کرده و از این لحاظ هر چه می‌نویسد درست بر کاغذ می‌نشیند. قاعده‌ای که به‌جرات می‌توان گفت در ۹۹ درصد آثار ایشان دیده می‌شود.

نستعلیق خطی ورای زبان

امروزه زبان تصویر به‌عنوان ابزاری کارآمد برای ارتباط فراگیر با همه فرهنگ‌ها معرفی می‌شود؛ به جرات می‌توان گفت که خط نستعلیق تنها خطی است که حتی در صورتی که مخاطب طعم شیرین زبان فارسی را نچشیده باشد باز هم در افسون آن شناور خواهد شود و حظ وافر می‌برد؛ ولی راز این گیرایی انکارنشدنی چیست.

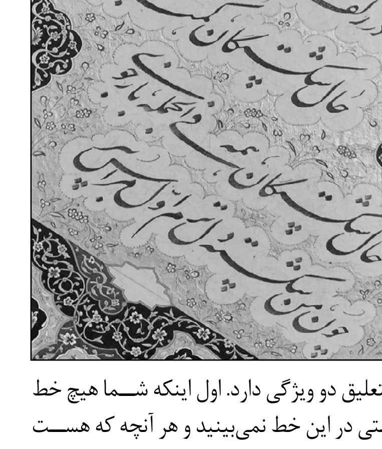

مرادی درباره لطایف نستعلیق می‌گوید: خط نستعلیق دو ویژگی دارد. اول اینکه شما هیچ خط راستی در این خط نمی‌بینید و هر آنچه که هست انحنا و دور است. دوم اینکه هیچ ضخامت یکسانی نیز در این خط دیده نمی‌شود و ضخامت پیوسته درحال تغییر است. این تحول از ضعف به قوت و از قوت به ضعف روی منحنی، حس دلپذیری به جان آدم می‌بخشد. اگر کسی هم خط نستعلیق را نتواند بخواند که بشخصه در نمایشگاه‌های خارج از کشور زیاد تجربه کردم، باز هم میخکوب تابلوی خوشنویسی می‌شود. از آنها می‌پرسم: شما که نمی‌توانید این خط را بخوانید؟ به من می‌گویند: زیبایی این خط برای ما مهم است، ما از فرم آن لذت می‌بریم.

همین زیبایی ذاتی برای هنر خواندن یک اثر کافی است، یعنی مخاطب چه خط نستعلیق خراسانی را بخواند یا نخواند از آن لذت می‌برد. به‌عبارتی میراثی داریم که می‌تواند عقبه فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی را با کمترین هزینه در دنیا به نمایش بگذارد و خود دروازه‌ای باشد به خرد و اندیشه ناب.

استاد موسوی بیان می‌کند: در کشورهای دیگر، خیلی خط نستعلیق را می‌پسندند، منتهی در سبک و سیاق، سلیقه‌ها با یکدیگر فرق دارد. مثلا در ترکیه و کشورهای عرب‌نشین سبک و سیاق خط نستعلیق دوره صفوی را بیشتر می‌پسندند. کشورهای غربی نیز بیشتر به سبک سیاه مشق علاقه نشان می‌دهند و ارتباط خیلی خوبی با آن می‌گیرند، چرا که کمتر با متن ارتباط برقرار می‌کنند و برای آنها فضا و فرم مهم‌تر و جذاب است.

استاد رسول مرادی نماینده دائم مجمع نمایندگان انجمن خوشنویسان ایران نیز تصریح می‌کند: خانم آن ماری شیمل از مولوی شناسان بزرگ آلمانی بود که خدا رحمتش کند، کتابی درباره خوشنویسی و فرهنگ اسلامی تالیف کرد که انتشارات آستان قدس هم آن را شاید برای بیش از ۲۰ بار تجدید چاپ کرد. من به منزل ایشان نرفتم، ولی ایشان به ایران آمده بود. کسانی که از منزل ایشان در آلمان دیدن کرده بودند، تعریف می‌کردند، تنها تابلویی که به تعداد زیاد در آنجا نصب شده بود، از آثار خط نستعلیق بود و ایشان عاشق خط نستعلیق بودند.

آن ماری شیمل خود درباره لایه‌های پنهان و مغفول خوشنویسی بیان می‌کند: در بیشتر آثاری که به زبان‌های شرقی و اروپایی درباره خوشنویسی نوشته شده از این هنر بیشتر به شکل انتزاعی و تجریدی سخن رفته است، اثربخشی عرفان بر ذهن خوشنویسان و زیبائی‌شناسی نگاشته‌های آنان نادیده گرفته شده است.

با این اوصاف می‌توان گفت که نستعلیق خراسانی میراثی ملی از سلطان علی مشهدی است که می‌تواند نقش کلیدی در گسترش فرهنگ ایرانی داشته باشد. این خط شگفت دنیایی از تضاد و تناقض از تعادل تا رهایی، از سیاهی تا سپیدی را چنان کنار هم می‌نشاند که بن مایه و چراغ روشنی برای وحدت آرا است. لیکن علاوه بر تحریر سلطان علی مشهدی شناخت تدبیر این هنرمند نیز به ما درس زیستن هنرمندانه را می‌دهد که می‌تواند الگویی راهبردی برای مسئولان و تصمیم‌گران باشد. به‌جرات می‌توان گفت، زمانی می‌توان از ثروت گنجینه بی‌بدیل نستعلیق بهره برد که هنرمند و اثرش و پژوهشگر و پژوهش هنری را با هم قدر بدانیم.